

چنددستوری شدگی فعل خواستن در زبان فارسی مطالعه‌ای شناختی در چارچوب طرحواره‌های رخدادی بنیادین

مرتضی دستلان*

۱- استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۴)

چکیده

چنددستوری شدگی فرایندی است که طی آن یک صورت زبانی، نقش‌های دستوری گوناگونی را در ساخت‌های متفاوت به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، یک صورت زبانی در عین حال که مفهوم واژگانی خود را حفظ می‌کند، چند مسیر متفاوت را در بستر دستوری شدگی طی می‌کند و در هر کدام به ایفای نقشی متفاوت می‌پردازد. فعل خواستن نمونه‌ای از چنددستوری شدگی در زبان فارسی است که می‌تواند سه نقش دستوری زمان دستوری، نمود و وجهیت را مفهوم‌سازی کند. فعل خواستن که به‌عنوان فعل واژگانی و با معنای طلب کردن چیزی، در قالب طرحواره رخدادی بنیادین تمایل قرار دارد، با اعمال حلقه‌های مختلف فرایند دستوری شدگی و در قالب طرحواره‌های مرکب به بیان مفاهیم دستوری مختلف می‌پردازد. این فعل در قالب طرحواره مرکب سریالی، زمان دستوری آینده را مفهوم‌سازی می‌کند. فعل خواستن در چارچوب همین طرحواره، نمود تقریب را که نشان‌دهنده عملی در شرف وقوع در زمان حال و گذشته است و نمود اجتنابی را که بیانگر عملی در شرف وقوع در گذشته است که محقق نشده، مفهوم‌سازی می‌کند. فعل خواستن در قالب طرحواره مرکب سنجشی به بیان مفهوم وجهیتی جدید تحت‌عنوان وجهیت پیشنهادی می‌پردازد که در آن گوینده مجوز انجام عمل را از مخاطب طلب می‌کند و جهت انجام عمل پیشنهاد می‌دهد. دلیل دستوری شدگی متعدد یا همان چنددستوری شدگی فعل خواستن را می‌توان پرکردن خلاءهای زبانی و پاسخ به نیاز زبان برای بیان مفاهیم دستوری مختلف دانست.

کلیدواژه‌ها: چنددستوری شدگی، زمان دستوری، نمود، وجهیت، فعل خواستن، زبان فارسی.

۱. مقدمه

در زبان‌های دنیا، گویشوران از طریق سازه‌های زبانی به برقراری ارتباط و تبادل مفاهیم با یکدیگر می‌پردازند. این تبادل مفاهیم تنها از طریق واحدهای واژگانی صورت نمی‌گیرد، بلکه سازه‌های دستوری نیز در این تعاملات نقش مهمی بر عهده دارند. این سازه‌ها به تنهایی مفهومی مستقلی ندارند، بلکه از رهگذر حضور در جمله و همراهی با سایر عناصر واژگانی و دستوری است که نقش‌های متفاوتی را در جمله ایفا می‌کنند. سازه‌های دستوری، به طور معمول از واحدهای واژگانی و طی فرایند دستوری‌شدگی^۱ پدید می‌آیند. دستوری‌شدگی فرایندی است که طی آن عناصر واژگانی نقش دستوری پیدا می‌کنند و یا عناصر دستوری نقش‌های دستوری بیشتری به خود می‌گیرند. مهمترین عناصر دستوری که از این رهگذر بوجود می‌آیند و به بیان مفاهیم دستوری نظیر زمان دستوری، نمود و جهت در زبان می‌پردازند، فعل‌های معین‌اند. از جمله این فعل‌ها در زبان فارسی می‌توان به فعل‌های «داشتن، بودن، باید، توانستن، شدن و خواستن» اشاره کرد. با نگاهی به آثار فراوانی که به بررسی نقش و کارکرد فعل‌های فوق پرداخته‌اند، درمی‌یابیم که اکثر این آثار نقش محدودی برای هر کدام از این فعل‌ها قائل هستند و نگاه جامعی به کارکردهای مختلف این فعل‌ها نداشته‌اند. این آثار، مثلاً برای «داشتن و بودن» نقش نمودی، برای «باید، توانستن و شدن» نقش وجهیتی و برای «خواستن» نقش بیان زمان آینده را قائل شده‌اند. به دلیل همین نگاه محدود، غالباً از قابلیت تنوع نقشی این فعل‌ها غفلت شده است. این تنوع نقشی را هاپر و

1. grammaticalization

تروگات^۱ (114-115: 2003) به تبعیت از کِریگ^۲ (1991) چنددستوری‌شدگی^۳ می‌نامند. توجه داشته باشیم که چنددستوری‌شدگی مفهومی متفاوت از واگرایی^۴ است. در واگرایی یک صورت زبانی به دو گونه متمایز اشتقاق می‌یابد بطوریکه یک گونه مشخصات اولیه واژگانی را حفظ می‌کند و گونه دیگر در بستر دستوری‌شدگی، ویژگی‌های یک عنصر دستوری را به خود می‌گیرد (Hopper & Traugott, 2003: 115). اما چنددستوری‌شدگی نوعی تحول چندگانه است که در آن یک صورت زبانی واحد، نقش‌های دستوری گوناگونی را در ساخت‌های متفاوت به نمایش می‌گذارد. بعبارت دیگر، یک صورت زبانی، درعین حال که مفهوم واژگانی خود را حفظ می‌کند، چند مسیر متفاوت را در بستر دستوری‌شدگی طی می‌کند و در هر کدام به ایفای نقش متفاوتی می‌پردازد. نمونه‌های چنددستوری‌شدگی را در زبان‌های مختلف می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در زبان راماه^۵ فعل «bang» به معنی رفتن، در سه بستر متفاوت دستوری شده است و بعنوان نشانگر زمانی، حرف اضافه بیانگر هدف، و موصول در بافت‌های مختلف به کار می‌رود (Hopper & Traugott, 2003: 114-115). یکی از مصداق‌های چنددستوری‌شدگی در زبان فارسی، فعل «خواستن» است. این فعل در فارسی معاصر، بسته به بافت جمله قابلیت بیان سه مفهوم متفاوت زمان دستوری، نمود و وجهیت را دارد. جستار حاضر بر آن است که فعل «خواستن» را در هر کدام از این نقش‌ها بطور جداگانه بررسی نماید. این بررسی مبتنی بر رویکرد طرحواره‌های

-
1. Hopper & Traugott
 2. Craig
 3. polygrammaticalization
 4. divergence
 5. Rama (a Chibechan, Caribbean language)

رخدادی بنیادین^۱ که چارچوبی رایج در زبان‌شناسی شناختی است و بوسیله هاینه^۲ (1993) ارائه شده است، خواهد بود. آنچه که در ادامه می‌آید، ابتدا تبیین رویکرد مزبور است. سپس، در سه بخش مجزا، به ترتیب مفاهیم زمان دستوری، نمودی و وجهیتی فعل خواستن را در چارچوب مذکور بررسی می‌کنیم و در بخش پایانی به نتیجه‌گیری می‌پردازیم. در بخش بررسی نمود، مفاهیم حاصل از نمود تقریب^۳ و نمود اجتنابی^۴ فعل خواستن را نشان می‌دهیم و در بخش وجهیت خواهیم دید که این فعل می‌تواند بیانگر مفهوم وجهیتی جدیدی باشد که از آن به وجهیت «پیشنهادی» یاد می‌کنیم.

۲. الگوی طرحواره‌های رخدادی بنیادین

چارچوبی که برای بررسی فعل «خواستن» انتخاب شده است، الگوی طرحواره‌های رخدادی بنیادین است که در چارچوب رویکرد شناختی دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد و توسط هاینه (1993) ارائه شده است. هاینه معتقد است یکی از راهبردهای عمده در پرداختن به وقایع رخ داده در محیط اطراف، درک و بیان تجربیات پیچیده و نه چندان سهل‌الوصول بر اساس تجربیات آشکارتر و در دسترس‌تر است، به ترتیبی که مفاهیم پیچیده از طریق مفاهیم بنیادین و مفاهیم انتزاعی از طریق مفاهیم ملموس‌تر بیان می‌گردد. از جمله مفاهیم پیچیده و انتزاعی موجود در زبان، مفاهیم دستوری هستند. این مفاهیم به فرایندهای عینی و اشیاء فیزیکی دلالت ندارند، بلکه با رجوع به نقش‌های نسبی‌شان در گفتگو

1. basic event schemas

2. Heine

3. proximative

4. avertive

توصیف می‌شوند (Heine, 1993:28) و بوسیله مقولات دستوری بیان می‌گردند. تحقیقات صورت‌گرفته در مورد خاستگاه مقوله‌های دستوری نشان می‌دهد که این مقولات از عدم وجود نیامده‌اند، بلکه از حوزه مفاهیم عینی‌تر مشتق شده‌اند. تکواژهای دستوری از سازه‌های واژگانی مخصوصاً مقولاتی نظیر اسم و فعل شکل یافته‌اند (Heine, 1993:28). از آنجا که فعل‌های معین نیز بیانگر مفاهیم دستوری نظیر زمان دستوری، نمود و وجهیت هستند (Steele, 1978:13)، هاینه این مقولات دستوری را برآمده از مقولات عینی و بنیادینی که بیانگر مفاهیم کلی زیر هستند می‌داند:

- الف - مکان^۱ (جایی که شخص در آن قرار دارد)
 ب - حرکت^۲ (حرکت شخص به سمت یک مکان، از یک مکان یا درون یک محیط)
 ج - فعالیت^۳ (آنچه که شخص انجام می‌دهد)
 د - تمایل^۴ (آنچه که شخص طلب می‌کند)
 ه - وضعیت^۵ (حالتی که بدن شخص در آن قرار دارد)
 ص - ارتباط^۶ (آنچه که شخص به آن شبیه است، با آن در ارتباط است یا بدان تعلق دارد)
 ط - مالکیت^۷ (آنچه که شخص مالک آن است)

-
1. location
 2. motion
 3. activity
 4. desire
 5. posture
 6. relation
 7. possession

این مفاهیم بنیادین معمولاً بوسیله فعل‌های قاموسی زیر بیان می‌گردند:

الف - مکان: بودن در، ماندن در، زندگی کردن در، ...

ب - حرکت: رفتن، آمدن، حرکت کردن، عبور کردن، ...

ج - فعالیت: انجام دادن، ادامه دادن، شروع کردن، ...

د - تمایل: خواستن، آرزو کردن، ...

س - وضعیت: نشستن، ایستادن، لم دادن، ...

ص - ارتباط: شبیه بودن، جزیی از چیزی بودن، همراه چیزی بودن، ...

ط - مالکیت: گرفتن، مالک بودن، داشتن، ...

هر کدام از مقولات عینی و بنیادینی که در بالا برشمرده شد، با یکی از فعل‌های واژگانی مقابل آن که مفهوم کلی‌تری نسبت به بقیه افعال دارد، و از طریق یک طرحوارهٔ رخدادی بنیادین، بیان می‌گردد. لانگکر^۱ (1978: 857) هر طرحوارهٔ رخدادی را یک واحد معنایی ساده می‌داند که متشکل از یک گزاره^۲ و متغیرهای^۳ مربوط به آن است. در ادامه، طرحوارهٔ رخدادی بنیادین متناظر با هر یک از مقولات عینی بالا را مشاهده می‌کنید:

الف - مکان: [X is at Y]

ب - حرکت: [X moves to/from Y]

ج - فعالیت: [X does Y]

د- تمایل: [X wants Y]

1. Langacker
2. predicate
3. variables

س - تغییر حالت: [X becomes Y]

ص - برابری: [X is (like) a Y]

ط - همراهی: [X is with Y]

ع - مالکیت: [X has Y]

ف - حالت: [X stays in a Y manner]

ذکر چند نکته در مورد طرحواره‌های بالا ضروری می‌نماید: اول اینکه این طرحواره‌های بنیادین حاصل مطالعات متعددی است که روی زبان‌های مختلف در نقاط مختلف دنیا صورت گرفته است و جزء بنیادین‌ترین طرحواره‌هایی هستند که جهت بیان مفاهیم زمان دستوری، نمود و جهتیت مورد استفاده قرار می‌گیرند، با این حال ممکن است طرحواره‌های دیگری نیز در زبان‌های دیگر جهت بیان این مفاهیم دستوری متداول باشند. نکته دیگر اینکه همه این طرحواره‌ها به یک اندازه بنیادین نیستند و بعضی ممکن است مشتق از بعضی دیگر باشند. نکته سوم اینکه در شکل و کارکرد این طرحواره‌ها در زبان‌های مختلف، تنوع بسیاری وجود دارد. یک طرحواره ممکن است در زبان‌های مختلف بیانگر مفاهیم بنیادین متفاوتی باشد؛ مثلاً طرحواره تغییر حالت در زبان آلمانی (werden: become) برای بیان زمان آینده و در زبان فارسی (شدن) برای بیان جهت^۱ (مجهول) به کار می‌رود. عکس این مسأله نیز صادق است، بدین معنی که یک مفهوم دستوری ممکن است در هر زبانی بوسیله طرحواره خاصی بیان گردد، مثلاً زمان آینده در زبان انگلیسی بوسیله طرحواره حرکت (be going

1. voice

(to) یا طرحواره تمایل (will) و در زبان آلمانی بوسیله طرحواره تغییر حالت (werden: become) بیان می‌گردد.

طرحواره‌هایی که در بالا مشاهده کردیم، طرحواره‌های ساده‌ای هستند که در بردارنده محتوای موضوعی بنیادینی هستند که شامل نهاد و گزاره می‌شوند و به شکل یک جمله‌واره ساده در می‌آیند. علاوه بر این‌ها، طرحواره‌هایی نیز هستند که ساختار پیچیده‌تری دارند و علاوه بر ساختار بنیادین، یک مفهوم افزون بر آن نیز در ساختار خود دارند. این طرحواره‌ها را طرحواره‌های مرکب^۱ می‌نامند که از آن جمله می‌توان طرحواره‌های سریالی^۲ و سنجشی^۳ را نام برد. طرحواره سریالی از زنجیره دو یا سه رخداد تشکیل می‌شود و تفاوت آن با سایر طرحواره‌ها در این است که در ساختارهای دارای این طرحواره، هم فعل کمکی و هم فعل اصلی هر دو صرف می‌شوند. به باور هاینه (1993: 38-40) طرحواره سریالی عمدتاً برای بیان مفاهیم نمودی و طرحواره سنجشی غالباً برای بیان مفاهیم وجهیتی به کار می‌روند.

قائل‌بودن به وجود طرحواره‌های رخدادی می‌تواند به سادگی توجیه‌گر این واقعیت باشد که فرایند دستوری شدگی نه تنها فعل واژگانی، بلکه کل ساختار طرحواره را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با نگاهی دوباره به طرحواره‌های رخدادی بالا شاهد این واقعیت هستیم که در این طرحواره‌ها، متمم Y اشاره به شیء ملموس^۴ (در طرحواره‌های تمایل و فعالیت) یا مکان^۵ (در طرحواره‌های مکان و حرکت) دارد. اگر Y اشاره به شیء داشته باشد، در قالب گروه اسمی و اگر اشاره به مکان داشته باشد، در قالب گروه قیدی متبلور می‌گردد. با اعمال فرایند دستوری شدگی بر متمم

-
1. complex schemas
 2. serial
 3. evaluative
 4. OBJECT
 5. SPACE

طرحواره (Y)، مقوله‌ی شیء یا مکان جای خود را به مقوله‌ی فعالیت^۱ می‌دهد و این مقوله در قالب یک فعل متبلور می‌گردد. با وارد شدن متمم فعالیت به ساختار طرحواره‌ی رخدادی، گزاره موجود در طرحواره، نقش خود را در بیان مفهوم فعل اصلی از دست می‌دهد و نقش دستوری پیدا می‌کند و مفاهیمی نظیر زمان دستوری، نمود و جهت را بیان می‌دارد و نقش بیان مفهوم فعل اصلی به متمم جدید که در قالب فعل متبلور شده و بیانگر مفهوم فعالیت است، انتقال می‌یابد؛ بنابراین ساختار طرحواره‌ی رخدادی از [X – Verb – Complement] به [X – grammatical marker – main verb] تبدیل می‌شود. در این فرایند، از یک طرف با تغییر متمم Y از مفهوم مکان و شیء به مفهوم فعالیت، و از طرف دیگر با تغییر فعل واژگانی و تبدیل شدن به فعل دستوری روبرو هستیم. شواهد نشان می‌دهد که تغییر اول مقدم بر تغییر دوم است (Heine, 1993: 48).

مجموعه تغییرات مورد اشاره در بالا زنجیره‌ای را تشکیل می‌دهد که به زنجیره دستوری‌شدگی^۲ معروف است و تمام تغییرات اعم از تغییرات معنایی، ساختاری (نحوی) و صوری (واجشناختی) را در بر می‌گیرد. این تغییرات شامل شستشوی معنایی^۳ یا بی‌معنی‌شدگی^۴، بی‌مقوله‌شدگی^۵، وندشدگی^۶ و حذف^۷ است. البته در هر فرایند دستوری‌شدگی نمی‌توان همه این تغییرات را مشاهده کرد. در شستشوی معنایی، عنصر قاموسی نظیر فعل واژگانی از معنا تهی شده و نقش دستوری پیدا

-
1. ACTIVITY
 2. grammaticalization chain
 3. semantic bleaching
 4. desemanticization
 5. decategorialization
 6. cliticization
 7. erosion

می‌کند. بی‌مقوله‌شدگی، تغییری ساختاری یا نحوی است که در آن عنصری ویژگی‌های نحوی خود را از دست می‌دهد و ویژگی‌های جدیدی پیدا می‌کند که از این رهگذر، مقوله آن نیز ممکن است تغییر کند. نتیجه نهایی بی‌مقوله‌شدگی، تبدیل ساختار طرحواره بنیادین [X – Verb – Complement] به [X – grammatical marker – main verb] است که در بالا نیز به آن اشاره شد. در جریان وندشدگی، فعل واژگانی تبدیل به فعل کمکی می‌شود و به تدریج هویت خود را به عنوان یک تکواژ مستقل از دست می‌دهد و به عناصر مجاور خود متصل می‌شود؛ نظیر: I will go. در جریان حذف، یک عنصر توانایی دارابودن آهنگ یا تکیه مستقل را از دست می‌دهد و ممکن است به طور کلی از کاربرد زبان حذف شود و با عنصر واژگانی دیگری جایگزین شود.

در منابع دیگر از پدیده‌هایی نظیر «کاهش^۱» و «بازتحلیل^۲» تحت عنوان پدیده‌هایی که در جریان دستوری‌شدگی اتفاق می‌افتند، یاد شده است. پولوم و ویلسون^۳ (۱۹۷۷: ۷۴۳) یکی از معیارهای تعیین فعل معین را کاهش در نظر می‌گیرند. کاهش معمولاً ماهیت واجشناختی دارد و طی آن فعل معین مقداری از موجودیت واجی خود یا توانایی دارابودن آهنگ یا تکیه مستقل را از دست می‌دهد و تبدیل به وندی می‌شود که به سازه جانبی خود متصل می‌شود. در کنار کاهش واجی، کاهش تکواژشناختی نیز وجود دارد که طی آن یک تکواژ به طور کامل حذف می‌شود. همانطور که می‌بینیم کاهش تقریباً ماهیتی شبیه به وندشدگی و حذف دارد و به نظر می‌رسد فرایند کلی‌تری است که دو فرایند مذکور را در بر می‌گیرد. فرایند بازتحلیل نیز رویداد دیگری است که

1. reduction
2. reanalysis
3. Pullum & Willson

در فرایند دستوری‌شدگی اتفاق می‌افتد. این فرایند را لانگر (1977: 64) «تغییر مرز^۱» و هاینه و ره^۲ (1984: 110) «بازتحلیل درون سازه‌ای^۳» می‌نامند. بازتحلیل فرایندی است که طی آن مرز سازه‌های موجود بازتعریف می‌شود. این فرایند را می‌توان از طریق مثال زیر نشان داد. در این مثال یک طرحوارهٔ مرکب هدف وجود دارد که از یک طرحوارهٔ بنیادین مالکیت (X has Y) و یک ساختار اضافه‌ای [(in order) to Z] تشکیل شده است:

1) X has Y # (in order) to Z: I have a letter # to write.

با بازتحلیل این طرحواره در حین فرایند دستوری‌شدگی، ساختار اضافه‌ای (Z) تبدیل به متمم و متمم مفعولی (Y) تبدیل به متممی برای ساختار اضافه‌ای که اکنون خود تبدیل به متمم شده است، می‌شود:

2) X has to # Z Y: I have to # write a letter.

تأثیر این فرایند، تبدیل عبارت فعلی بیانگر مالکیت (have) به فعل کمکی (have to) و ترکیب اضافه‌ای اولیه (write) به عبارت فعلی (write a letter) است. به نظر می‌رسد که فرایند بازتحلیل نیز در بردارندهٔ دو فرایند شستشوی معنایی و بی‌مقوله‌شدگی است که در بالا به آنها اشاره شد.

1. boundary shift
2. Reh
3. constituent-internal reanalysis

۳. فعل «خواستن» در مقام فعل بیان‌کننده زمان دستوری

از رایج‌ترین مفاهیم دستوری فعل خواستن که بیش از هر مفهوم دیگری بدان پرداخته شده است، مفهوم زمان دستوری آینده است. اگر به طرحواره‌های رخدادی بالا نگاهی دوباره بیاندازیم، می‌بینیم که فعل خواستن در مقام فعل واژگانی، در قالب طرحواره رخدادی بنیادین «تمایل» قرار می‌گیرد. هاینه (1993: 35) معتقد است طرحواره تمایل بیش از هر مفهوم دیگری برای بیان مفهوم زمان آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد. ساختن مفهوم زمان آینده در زبان انگلیسی از فعل will (که در مفهوم واژگانی خود به معنی خواستن است) نمونه‌ای معمول از این رویداد است:

3) Do it as you will. [هرگونه می‌خواهی عمل کن.]

4) He will come soon. [او بزودی خواهد آمد.] (Heine, 1993:71).

در زبان سواحیلی^۱ نیز مشابه همین رویداد را شاهد هستیم که در آن فعل taka که در مفهوم واژگانی خود به معنی خواستن است و در طرحواره بنیادین تمایل جای می‌گیرد، ضمن اینکه دچار کاهش واجی شده و تبدیل به وند ta- و متصل به سازه جانبی خود شده است، تبدیل به عنصری دستوری برای بیان زمان آینده گردیده است:

1. Swahili (a Bantu, Niger-Congo language)

5) a. a- taka kazi

3.SG-want work

he wants a job. [او شغل می‌خواهد]

b. a- ta- ku- ja

3.SG-FUT-come

he'll come. [او خواهد آمد.] (Heine, 1993:64).

در زبان فارسی فعل خواستن، قبل از قرارگرفتن در بستر دستوری‌شدگی و به‌عنوان فعل واژگانی، دارای طرحوارهٔ رخدادی بنیادین تمایل است:

6) [X wants Y]: من غذا می‌خواهم

در این طرحواره فعل «خواستن» یک فعل کاملاً واژگانی و به معنی طلب‌کردن چیزی است و متمم (Y) نیز اشاره به شیء دارد. بنابراین، در ساختار دستوری، در قالب اسم (غذا) تبلور می‌یابد. هنگامی که این فعل قاموسی در بستر دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد، طرحواره آن تغییر می‌کند و از طرحوارهٔ رخدادی بنیادین که بیانگر مفهوم کلی «تمایل» است، تبدیل به جزئی از طرحوارهٔ مرکب سریالی می‌شود:

7) [X wants # (X) eats Y]: من می‌خواهم غذا بخورم

در این طرحواره، طبق روال معمول طرحواره‌های سریالی هر دو فعل موجود در طرحواره صرف می‌شوند. در اینجا، فعل «خواستن» دیگر دقیقاً به معنی «طلب‌کردن

چیزی» نیست، بلکه در عین حال که مفهوم طلب کردن را در خود دارد به معنی «نیت انجام کاری داشتن» نیز است.

در ادامه، فرایند دستوری شدگی با شدت بیشتری ادامه پیدا می کند و با رخ دادن فرایندهایی نظیر شستشوی معنایی (بازتحلیل) و بی مقوله شدگی (کاهش) که در پایین به بررسی آنها خواهیم پرداخت، زنجیره دستوری شدگی کامل می شود و به طرحواره نهایی که بیان کننده زمان آینده است، می رسیم:

8) [X Y # want (to) eat] من غذا خواهم خورد

شستشوی معنایی که در این طرحواره اتفاق افتاده، این است که فعل «خواستن» از مفهوم واژگانی «طلب کردن چیزی» بطور کامل تهی شده است و دیگر معنای واژگانی ندارد، بلکه تنها نقش دستوری بیان زمان آینده را دارد. به موازات شستشوی معنایی، تغییرات نحوی نیز در این فعل اتفاق افتاده است و شاخصه های یک فعل واژگانی را از دست داده است، مثلاً قابلیت صرف شدن از لحاظ زمان دستوری را از دست داده است و دیگر صورت گذشته ندارد (*من غذا خواستم خورد)؛ همچنین، امکان افزودن متمم جمله وارهای نیز به آن وجود ندارد (*من خواهم غذا بخورم). این تغییرات نشان از آن دارد که فرایند بی مقوله شدگی نیز روی این فعل اتفاق افتاده است. البته این فرایند تنها محدود به فعل نمی شود بلکه متمم آن را نیز تحت تأثیر قرار داده است. متممی که در ابتدا یک اسم بوده است، نهایتاً جای خود را به یک فعل مصدری داده است. نتیجه فرایند بی مقوله شدن، تبدیل طرحواره بنیادین [X wants Y] به [X Y # want (to) eat] است.

فرایند دیگری که در حین دستوری‌شدگی، فعل «خواستن» را تحت تأثیر قرار داده است، کاهش است. همانطور که در بخش قبل گفتیم کاهش معمولاً ماهیت واجشناختی دارد و با اعمال آن فعل موجودیت خود را به عنوان عنصری مستقل که دارای آهنگ و تکیه مستقل است، از دست می‌دهد، اما کاهشی که در اینجا رخ داده است، از نوع تکواژشناختی است که طی آن یک تکواژ به طور کامل حذف شده است. در حالی که فعل «خواستن» در حالت واژگانی پیشوندهای «ب و می» را به خود می‌گیرد، زمانی که تحت تأثیر فرایند دستوری‌شدگی، نقش دستوری پیدا می‌کند و تبدیل به فعل معین جهت بیان آینده می‌شود، توانایی دارابودن پیشوندهای فوق را از دست می‌دهد. اگر به دو طرحواره متفاوت فعل «خواستن» [X wants # X eats Z] و [X Y # want (to) eat] که در حین دستوری‌شدگی شکل گرفته‌اند و در بالا به آنها اشاره شد، نگاهی دوباره بیاندازیم، شاهد فرایند بازتحلیل هم خواهیم بود که در آن مرز ساختارهای موجود در طرحواره‌ها تغییر یافته و بازتعریف شده‌اند. همانطور که می‌بینیم روند تغییرات اتفاق افتاده در فعل «خواستن» دقیقاً منطبق بر چارچوب ارائه شده در قسمت چارچوب نظری است.

۴. فعل خواستن در مقام فعل نمودی

کامری (3: 1976) مصادیق نمودی را شیوه‌های مختلف نگاه به ساختار درونی یک موقعیت می‌داند. به بیان دقیق‌تر، نمود الگوی تقسیم رخداد فعل در واحد زمان است که بازتاب وضعیت ایستا، تداوم یا جریان، حرکت یا تغییر و اتمام فعل از منظر گوینده است. نمود معمولاً به دو نوع نمود واژگانی و نمود دستوری تقسیم می‌شود. نمود واژگانی، نمودی است که مستتر در معنای بعضی عناصر واژگانی از جمله فعل‌ها و قیده‌های یک زبان است، اما نمود دستوری نمودی است که به وسیله فعل‌های معین

بر جمله‌واره اعمال می‌شود (Evans & Green, 2006: 631). اکثر آثاری که به بررسی نمود در زبان فارسی پرداخته‌اند، تنها دو نمود دستوری برای این زبان قائل هستند: یکی نمود غیرکامل^۱ که به وسیله فعل «داشتن» و دیگری نمود کامل^۲ که به وسیله صورت‌های مختلف فعل «بودن» در جمله‌ها ظاهر می‌شود. اما نمود دستوری دیگری نیز در زبان فارسی وجود دارد که بوسیله فعل‌هایی مثل «داشتن» و «خواستن» در جمله ظاهر می‌گردد و ناظر بر عملی است که در شرف وقوع است و به آن نمود تقریب می‌گویند. فعل خواستن که در مفهوم واژگانی خود به معنای «طلب کردن چیزی» است و در قالب طرحواره خدادی بنیادین تمایل قرار می‌گیرد، در اینجا مسیر دیگری را در بستر دستوری شدگی طی می‌کند و تبدیل به سازه‌ای دستوری برای بیان نمود تقریب می‌شود. این پدیده خاص زبان فارسی نیست؛ مثلاً در گویش چاموس^۳ در زبان ما^۴ نیز با همین پدیده، یعنی بیان نمود تقریب بوسیله فعل خواستن (yyéú) و در قالب طرحواره تمایل روبرو هستیم:

9) a. k-é- yyéú ndaâ

k-3.SG-want food.ABS

she wants food. [او غذا می‌خواهد]

b. k-é- yyéú lcáni n- é- uróri

k-3.SG-want tree.NOM NAR-3.SG-fall

The tree almost fell. [درخت می‌خواست بیفتد]. (Heine, 1993: 39).

1. imperfective

2. perfective

3. Chamus

4. Maa (An East Nilotic, Nilo-Saharan language)

همان‌طور که در بخش‌های قبل نشان دادیم، فعل خواستن در زبان فارسی در مفهوم واژگانی خود، در قالب طرحوارهٔ رخدادی بنیادین تمایل قرار می‌گیرد:

10) [X wants Y]: من غذا می‌خواهم

هنگامی که این فعل در بستر دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد، حلقه‌های مختلف زنجیرهٔ دستوری‌شدگی بر آن اعمال می‌شود و تبدیل به فعل معینی می‌شود که در قالب یک طرحوارهٔ مرکب سریالی به بیان نمود تقریب می‌پردازد:

11) [X want, (X) verb]: درخت می‌خواد بیفته.

هاینه (1993:38) معتقد است طرحواره‌های سریالی بیش از همه برای بیان مقولات نمودی به کار می‌روند. به موازات تغییر ساختار و تبدیل شدن از طرحوارهٔ بنیادین تمایل به طرحوارهٔ مرکب سریالی، شاهد وقوع سایر حلقه‌های زنجیرهٔ دستوری‌شدگی نیز هستیم. فعل خواستن که در مقام فعل واژگانی، مفهوم اراده-کردن را در خود دارد و اصولاً به همین خاطر در قالب طرحوارهٔ بنیادین تمایل بیان شده، در قالب طرحوارهٔ جدید و در مقام فعل معین بیان‌کننده نمود تقریب و تحت تأثیر فرایند بی‌معنی‌شدگی یا شستشوی معنایی، کاملاً از مفهوم واژگانی خود تهی شده است و همان‌طور که در مثال بالا هم می‌بینیم اسم‌های بی‌جان و فاقد اراده نیز در جایگاه فاعل، فرصت بروز یافته‌اند. این عاری شدن از مفهوم اراده تا آنجا پیش می‌رود که در بعضی موارد که فاعل کاملاً شیء یا مفهومی بی‌جان است، فعل خواستن دیگر فاعل به خود نمی‌گیرد و فاعل آن به محدودهٔ

متمم و به قبل از فعل واژگانی هسته متمم انتقال می‌یابد و به‌عنوان فاعل آن فعل قلمداد می‌شود:

(۱۲) می‌خواد بارون بیاد.

از طرف دیگر، درحالی‌که هسته متمم فعل واژگانی خواستن، گروه اسمی است، متمم فعل معین خواستن صرفاً فعل است؛ فعلی عمدتاً غیر متعدی که حتی قابلیت دارابودن گروه اسمی به‌عنوان مفعول مستقیم را هم ندارد. تمام این تغییرات منطبق با مراحل است که هاینه (1993: 54-55) برای وقوع حلقه‌های بی‌معنی‌شدگی و بی‌مقوله‌شدگی ذکر می‌کند.

همان‌طور که در ابتدای این بخش اشاره کردیم، فعل «داشتن» هم می‌تواند در مقام فعل معین، بیانگر نمود تقریب باشد. اگرچه در مفهوم تقریب، فعل داشتن در موقعیت‌های رسمی بسامد بیشتری دارد و فعل خواستن تا حد زیادی در موقعیت‌های غیررسمی و محاوره کاربرد دارد، اما به هیچ وجه گستردگی وقوع فعل خواستن را ندارد و آن‌گونه که جهانپناه تهرانی (۱۳۶۳) ابراز می‌دارد، فعل داشتن فقط با فعل‌های لحظه‌ای نمود تقریب پیدا می‌کند و با فعل‌های تداومی صرفاً بیان‌کننده نمود استمرار است:

(۱۳) درخت داره میفته (نمود تقریب). / درخت می‌خواد بیفته (نمود تقریب).

(۱۴) داره بارون میاد (نمود استمرار). / می‌خواد بارون بیاد (نمود تقریب).

فعل خواستن چنین محدودیتی ندارد و در هر دو صورت (مثال‌های بالا) بیانگر نمود تقریب است. تفاوت دیگر فعل داشتن و خواستن که شاید توجیه‌گر رفتار متفاوت این دو فعل نیز باشد، این است که متمم فعل داشتن دارای وجه اخباری است، اما متمم فعل خواستن از نوع التزامی است. همانطور که می‌دانیم وجه التزامی بیانگر شک و تردید است (شریعت، ۱۳۷۱: ۵۵) و نشان‌دهنده عملی است که وقوع آن قطعی نشده و شاید همین مسأله باعث شده است فعل خواستن در این مفهوم نمودی، آزادانه‌تر عمل کند.

نغزگوی کهن (۱۳۸۹: ۱۰۲) نمود تقریب را ناظر بر عملی می‌داند که در شرف وقوع بوده و یا در شرف وقوع است، ولی اتفاق نیفتاده است. با بررسی جمله‌های بیانگر نمود تقریب در زبان فارسی خواهیم دید که این تعریف نمی‌تواند به طور کامل، ابعاد و زوایای معنایی این نمود را به نمایش بگذارد:

(۱۵) می‌خواد بارون بیاد.

(۱۶) می‌خواست بارون بیاد (که ما راه افتادیم).

در دو جمله بالا که به ترتیب در زمان حال و گذشته بیان شده است، باریدن باران در شرف وقوع است یا بوده است و احتمال رخداد آن نیز بسیار بالا است، اما وقوع عمل تضمین شده نیست. بنابراین، با خواندن دو جمله بالا گویشور به هیچ وجه نمی‌تواند نتیجه بگیرد که باران می‌بارد (باریده است) یا خیر. پس، باید تعریف نمود تقریب را اصلاح کرد و آن را ناظر بر عملی دانست که در شرف وقوع بوده و یا در شرف وقوع است، بدون آنکه در مورد اتفاق افتادن یا اتفاق نیفتادن آن صحبتی

به میان آید. اصولاً اگر عملی در زمان حال در شرف وقوع بوده باشد، نمی‌توان در مورد وقوع یا عدم وقوع آن قضاوتی کرد و اگر در زمان گذشته در شرف وقوع بوده باشد و اتفاق نیفتاده باشد، دیگر بیانگر نمود تقریب نیست، بلکه نشان‌دهنده نمود دیگری است که کوتوا^۱ (2001) از آن به نمود اجتنابی یاد می‌کند و آن را ناظر بر اعمالی می‌داند که در زمان گذشته در شرف وقوع بوده است، اما محقق نشده است. آنچه جالب توجه است این نکته است که فعل خواستن در زبان فارسی، مصداق‌هایی را از هر دو نوع نمود در اختیار قرار می‌دهد. در سطور پیشین اشاره کردیم که فعل داشتن فقط با فعل‌های لحظه‌ای بیانگر نمود تقریب است و با فعل‌های تداومی صرفاً بیانگر نمود استمرار است و همچنین گفتیم که فعل خواستن چنین محدودیتی ندارد و با هر دو نوع فعل می‌تواند بیانگر نمود تقریب باشد:

(۱۷) می‌خواد بارون بیاد. (فعل تداومی / نمود تقریب)

(۱۸) می‌خواد غرق بشه. (فعل لحظه‌ای / نمود تقریب)

وقتی فعل خواستن با تکیه بیان شود (mi'xast) و در متمم خود فعل لحظه‌ای داشته باشد و زمان جمله نیز گذشته باشد، دیگر بیانگر نمود تقریب نیست، بلکه مصداقی از نمود اجتنابی است، یعنی عملی که در گذشته در شرف وقوع بوده، ولی محقق نشده است:

(۱۹) (من و که دید) می‌خواست سخته کنه.

این پدیده که یک مؤلفه زبرزنجیری در ایجاد یک مفهوم دستوری در زبان فارسی نقش ایفا می‌کند، در نوع خود جالب توجه است. این مسأله نمی‌تواند چندان دور از ذهن باشد، زیرا لاینز (1995) نیز تحقق مفاهیم دستوری را از طریق عناصر زبرزنجیری ممکن می‌داند.

همان‌طور که دیدیم فعل خواستن در بستر دستوری‌شدگی و در قالب طرحواره مرکب سریالی، دو نمود متمایز را به نمایش می‌گذارد: به همراه فعل‌های تداومی و فعل‌های لحظه‌ای در زمان حال، نمود تقریب را نشان می‌دهد که در آن وقوع فعل گرچه بسیار محتمل است، اما تضمین شده نیست، و همراه با فعل‌های لحظه‌ای در زمان گذشته، نمود اجتنابی را به ذهن متبادر می‌سازد که در آن گرچه فعل در شرف وقوع بوده است، اما نهایتاً عدم وقوع فعل قطعی شده است.

۵. فعل خواستن در مقام فعل وجه‌نما

لاینز^۱ (1995) وجهیت را نگرش گوینده یا نویسنده نسبت به امکان یا لزوم انجام عمل می‌داند. افراد دیگری نظیر فون‌فینتل^۲ (2006)، نویتس^۳ (2006)، پالمر^۴ (2001) و بایبی و دیگران^۵ (1994) نیز وجهیت را دربردارنده نظر و عقیده گوینده نسبت به محتوای جمله یا ارزیابی او از گزاره‌ای که جمله بیانگر آن است می‌دانند. اما کلودزنف^۶ (1999: 146) این مفهوم را اندکی بسط می‌دهد و آن را بیانگر جایگاه و موقعیت عمل نسبت به جهان هستی می‌داند که از طریق آن گوینده یا نویسنده

-
1. Lyons
 2. Von Fintel
 3. Nuyts
 4. Palmer
 5. Bybee et. al.
 6. Kolodeznov

علاوه بر گزارش عمل، به ارزیابی آن نیز می‌پردازد. گوینده یا نویسنده انجام عمل را به‌عنوان تمایل، خواست، احتمال، ضرورت، شرط، شک و از این قبیل تلقی می‌کند و بدین ترتیب، واکنش و نظر خود را نسبت به عمل مزبور ابراز می‌دارد. عناصر وجه‌نما که وظیفه نشان‌دادن وجهیت در جمله را بر عهده دارند، طیف وسیعی از مقولات شامل قیده‌های وجه‌نما، فعل‌های واژگانی، فعل‌های اسنادی ذهنی، فعل‌های کمکی وجه‌نما و حتی زمان دستوری را شامل می‌شوند (عموزاده و رضایی، ۱۳۹۱). اکثر قریب به اتفاق آثاری که به مسأله وجهیت در زبان فارسی پرداخته‌اند، فعل‌های معین وجه‌نما را شامل «باید، توانستن، شدن» و بعضاً «شاید» دانسته‌اند و هیچ‌کدام به معنای وجهیتی فعل «خواستن» نپرداخته‌اند. تنها رحیمیان (۱۳۸۸) با استناد به جمله «هزینه درج آگهی بر عهده برنده مناقصه خواهد بود» برای فعل خواستن درجه‌ای قوی از اجبار را متصور شده است و آن را بیانگر وجهیت اقتداری قوی دانسته است. دستلان و محمدابراهیمی (۱۳۹۴) نیز به تبعیت از وی، به مفهوم‌سازی این فعل به‌عنوان فعلی وجه‌نما در چارچوب الگوی نیرو-پویایی تالمی پرداخته‌اند، اما ما در اینجا با بررسی مفاهیم فعل خواستن در بافت‌های کلامی خاص، به دنبال معرفی وجهیت جدیدی در زبان فارسی هستیم.

(۲۰) باید/ می‌تونید/ می‌شه امشب رو اینجا بمونید.

(۲۱) می‌خواد امشب رو اینجا بمونیم، (فردا بریم).

همانطور که در جمله ۲۰ می‌بینیم در وجه‌نماهای اقتداری، رابطه کلامی بین گوینده و مخاطب برقرار است و در این رابطه، گوینده از لحاظ اجتماعی در

جایگاهی بالاتر از مخاطب قرار دارد و به دلیل همین جایگاه برتر، مخاطب را ملزم به انجام کاری می‌کند یا اجازه انجام کار را به او می‌دهد، اما در جمله ۲۱، گوینده به هیچ وجه مخاطب را ملزم و مجبور به انجام کار نمی‌کند و در جایگاهی هم نیست که مجوز انجام کار را صادر کند، بلکه صرفاً پیشنهاد انجام کار را به مخاطب یا مخاطبین می‌دهد. در اینجا شاهد هستیم که فعل خواستن که در مقام فعل واژگانی مفهوم طلب کردن چیزی را دارد و در قالب طرحوارهٔ رخدادی بنیادین تمایل قرار می‌گیرد، در هنگام بیان مفاهیم وجهیتی مسیر دیگری را در بستر دستوری‌شدگی در پیش می‌گیرد و در قالب طرحوارهٔ مرکب سنجشی مفهوم‌سازی می‌گردد. هاینه (1993: 40) معتقد است طرحوارهٔ سنجشی مبتنی بر قضاوت‌هایی است که مفاهیم وجهیتی را به ذهن متبادر می‌سازد. گزاره اصلی این طرحواره به شکل متمم مصدری یا جمله‌واره‌ای نمود می‌یابد و عمدتاً برای بیان مفاهیم وجهیتی کنشگر محور (اقتداری) الزام، اجبار و اجازه بکار می‌رود. معمولاً این طرحواره در قالب «It is X to/that Y» (مانند: It is essential that they should come.) بیان می‌گردد که در آن X ممکن است یک فعل، صفت یا اسمی باشد که به بیان مفهوم ارزیابی می‌پردازد.

هاینه (1993: 40) برای طرحوارهٔ سنجشی، ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد از جمله

اینکه:

الف. جمله‌واره پایه «It is X» که به بیان مفهوم ارزیابی می‌پردازد، در بردارندهٔ مفهوم غیرشخصی است که یا فاعل ندارد و یا دارای یک فاعل صوری به شکل سوم شخص مفرد است.

ب. در حالی که زبان انگلیسی عمدتاً از صفت (essential, necessary, likely) در جایگاه هسته گزاره استفاده می‌کند، در سایر زبان‌ها بیش از همه از فعل و بعضاً از اسم استفاده می‌شود.

ج. متمم ممکن است اسمی یا جمله‌واره باشد. در تعدادی از زبان‌ها از هر دو صورت استفاده می‌شود.

د. متمم جمله‌واره‌ای معمولاً دارای وجه التزامی است.

ویژگی‌های بالا را در زبان فارسی نیز شاهد هستیم:

(۲۲) الف. خوب است (که) شما هم به دیدن او بروید.

ب. لازم است (که) شما هم به دیدن او بروید.

پقالب طرحواره در اینجا همان است که در بالا به آن اشاره شد: (It is X that Y). در اینجا نیز جمله‌واره پایه متضمن مفهوم غیرشخصی و بدون فاعل است. در جایگاه X از صفت (۲۲. الف و ب) استفاده شده است. متمم نیز از نوع جمله‌واره‌ای و دارای وجه التزامی است. حال اگر در طرحواره فوق، در جایگاه X از فعل خواستن استفاده کنیم (مانند جمله ۲۱)، دیگر فعل خواستن مفهوم واژگانی طلب کردن چیزی را ندارد، بلکه مفهوم پیشنهاد از آن استنباط می‌شود. توجه داشته باشید که جمله ۲۱ جمله‌ای خبری با آهنگ کلام افتان است. به همین دلیل، صرفاً مفهوم پیشنهاد از آن استنباط می‌شود. اگر جمله سئوالی باشد و با آهنگ خیزان تلفظ شود، دیگر مفهوم پیشنهاد ندارد، بلکه پرسشی را در مورد

لزوم وقوع فعل مطرح می‌کند و می‌توان فعل خواستن را با عبارات «لازمه (آیا لازم است)» یا «باید (آیا باید)» جایگزین کرد:

۲۳ الف. می‌خواد شب رو اینجا بمونیم؟

ب. لازمه شب رو اینجا بمونیم؟

ج. باید شب رو اینجا بمونیم؟

در این بافت، فعل خواستن بیانگر وجهیت اقتداری (در قالب جمله پرسشی) است؛ مطلبی که خود بررسی مستقلی را می‌طلبد و در اینجا از آن عبور می‌کنیم. در جمله ۲۱ برخلاف جمله‌های ۲۲، طرحوارهٔ سنجشی دیگر مفهوم لزوم و اجبار را در خود ندارد، بلکه مفهوم وجهیتی جدیدی را که همان مفهوم پیشنهاد هست، به ذهن متبادر می‌سازد. در این فرایند، حلقه‌های مختلف زنجیرهٔ دستوری‌شدگی فعال بوده‌اند. فعل خواستن دچار بی‌معنی‌شدگی یا شستشوی معنایی شده و مفهوم طلب‌کردن چیزی را ندارد، بلکه مفهوم پیشنهاد را به ذهن متبادر می‌سازد. همچنین، فعل خواستن طی فرایند بی‌مقوله‌شدگی، حالت ناقص پیدا کرده و شکل منفی (*نمی‌خواد امشب رو اینجا بمونیم^۱) و صرفی زمان گذشته را از دست داده است (*می‌خواست دیشب رو اینجا بمونیم). همچنین، برای اول شخص صرف نمی‌شود و اگر هم صرف شود، دیگر مفهوم وجهیت پیشنهادی ندارد، بلکه مفهوم اقتداری را نشان می‌دهد:

۱. گرچه ساختار این جمله دستوری است، اما مانند وجه‌نمای «باید» مفهوم لزوم عدم انجام عمل از سوی گوینده را در بردارد و دیگر مفهوم پیشنهاد از آن برداشت نمی‌گردد.

(۲۴) می‌خوام امشب رو اینجا بمونیم.

اگر همین جمله برای دوم شخص صرف شود، شاهد این پدیده خواهیم بود که علاوه بر مفهوم پیشنهاد انجام کار، گوینده اجازه انجام کار را نیز از مخاطب طلب می‌کند:

(۲۵) می‌خوای امشب رو اینجا بمونیم.

برخلاف وجه نماهای بودن، شدن و توان که در خوانش اقتداری (جمله ۲۰)، گوینده در جایگاهی بالاتر از مخاطب قرار دارد و لزوم، اجبار یا اجازه انجام کار را به مخاطب دیکته می‌کند. در وجه‌نمای خواستن، گوینده در جایگاهی پایین‌تر از مخاطب قرار دارد و نه تنها الزام یا اجازه انجام عمل به‌وسیله مخاطب را صادر نمی‌کند، بلکه اجازه انجام عمل را از مخاطب طلب می‌کند و پیشنهادی هم برای چگونگی واقع‌شدن فعل به مخاطب می‌دهد. با توجه به اینکه مؤلفه معنایی ثابت فعل خواستن در این طرحواره و در همه مثال‌های مذکور، مفهوم پیشنهاد انجام عمل است این مفهوم وجهیتی را «وجهیت پیشنهادی» می‌نامیم. در وجهیت پیشنهادی، بر خلاف سایر وجهیت‌ها، این مخاطب است که در مورد انجام عمل تصمیم می‌گیرد و نه گوینده و از این نظر می‌توان گفت که این مفهوم وجهیتی در تضاد با مفاهیمی است که در زبان فارسی به‌وسیله سایر وجه‌نماهای اقتداری ایفاد می‌گردد. در این بافت، متمم فعل خواستن هیچ محدودیتی از لحاظ صرف برای شخص و شمار ندارد و با تمام شخص‌ها و شمارها ساختارهای دستوری ایجاد می‌کند که متضمن وجهیت پیشنهادی است:

۲۶) می‌خوای من اول برم.

۲۷) می‌خوای ما اول بریم.

۲۸) می‌خوای تو اول برو.

۲۹) می‌خوای/می‌خواید شما اول برید.

۳۰) می‌خوای او اول بره.

۳۱) می‌خوای اونها اول برن.

در همه این عبارت‌ها، گوینده اجازه انجام عمل را از مخاطب طلب می‌کند، خواه انجام عمل به وسیله خود گوینده صورت گیرد، خواه مخاطب و خواه سوم شخص. در جمله‌های ۳۰ و ۳۱، گوینده در قالب پیشنهاد، تقاضای مجوز انجام کار را از مخاطب برای شخص ثالث دارد. این قابلیت و جهت پیشنهادی که هر سه شخص در آن درگیر هستند نیز در نوع خود جالب توجه است، زیرا در سایر وجهیت‌ها کنش کلامی تنها بین گوینده و مخاطب برقرار است.

نکته دیگر این است که کاربرد غالب فعل خواستن در این مفهوم، در محاوره و موقعیت‌های غیررسمی است و وجه امری فعل مرکب «اجازه‌دادن» که در موقعیت‌های رسمی کاربرد دارد، صرفاً درخواست مجوز انجام کار (جمله ۳۲) را به ذهن متبادر می‌سازد و به هیچ وجه مفهوم پیشنهاد را در خود ندارد و به همین دلیل است که جمله ۳۳ در اینجا غیردستوری است، در حالی که فعل خواستن به دلیل

مفهوم پیشنهادی که در خود دارد، در این بافت، ساختاری کاملاً دستوری ایجاد می‌کند:

(۳۲) اجازه بدید ما اول بریم.

(۳۳) *اجازه بدید شما اول برید. / می‌خواید شما اول برید.

در این بخش، دیدیم که فعل واژگانی خواستن در بستر دستوری شدگی و در قالب طرحواره مرکب سنجشی به بیان مفهوم وجهیتی جدیدی می‌پردازد که متضمن تقاضای مجوز انجام عمل و مطرح کردن پیشنهادی برای انجام عمل می‌باشد، لذا آن را وجهیت پیشنهادی نامیدیم.

۶. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در مقدمه اشاره کردیم، بعضی واحدهای زبانی چند مسیر متفاوت را در بستر دستوری شدگی در پیش می‌گیرند و در کنار مفهوم واژگانی اولیه، قابلیت ایفای چند نقش دستوری را بطور همزمان می‌یابند. این پدیده چنددستوری شدگی نام دارد. یکی از نمونه‌های تمام عیار چنددستوری شدگی در زبان فارسی فعل خواستن است که می‌تواند سه نقش دستوری زمان دستوری، نمود و وجهیت را به نمایش بگذارد. فعل خواستن که به‌عنوان فعل واژگانی و با معنای طلب کردن چیزی، در قالب طرحواره رخدادی بنیادین تمایل قرار دارد، با اعمال حلقه‌های مختلف فرایند دستوری شدگی و در قالب طرحواره‌های مرکب به بیان مفاهیم دستوری مختلف می‌پردازد.

فعل خواستن در قالب طرحوارهٔ مرکب سریالی، زمان دستوری آینده را مفهوم-سازی می‌کند. در این مفهوم فعل خواستن، از معنای واژگانی طلب کردن تهی شده است، صورت زمان گذشته و پیشوندهایی را که در حالت واژگانی به خود می‌گیرد، از دست داده است و تنها می‌تواند متمم مصدری داشته باشد.

در مقام فعل بیان‌کننده نمود، فعل خواستن در چارچوب طرحوارهٔ مرکب سریالی قرار می‌گیرد و به مفهوم‌سازی نمود تقریب و نمود اجتنابی می‌پردازد. نمود تقریب نشان‌دهندهٔ عملی در شرف وقوع در زمان حال و گذشته، و نمود اجتنابی بیانگر عملی در شرف وقوع در گذشته است که محقق نشده است. فعل خواستن با متمم فعل تداومی در زمان حال و گذشته، و با متمم فعل لحظه‌ای در زمان حال بیان‌کنندهٔ نمود تقریب و با متمم فعل لحظه‌ای در زمان گذشته بیانگر نمود اجتنابی است.

در بافت‌های خاص، فعل خواستن به بیان مفهوم وجهیتی جدیدی می‌پردازد که در آن برخلاف سایر وجهیت‌های اقتداری معمول در زبان فارسی که گوینده لزوم، اجبار و اجازه انجام عمل را به مخاطب دیکته می‌کند، گوینده مجوز انجام عمل را از مخاطب درخواست می‌کند و جهت انجام عمل را پیشنهاد می‌دهد. از این نظر آن را وجهیت پیشنهادی نامیدیم. فعل خواستن در این مفهوم در قالب طرحوارهٔ مرکب سنجشی قرار می‌گیرد و در بستر دستوری‌شدگی حلقه‌های مختلف این فرایند بر آن اعمال می‌گردد، به گونه‌ای که از مفهوم واژگانی طلب کردن تهی شده و در بعضی بافت‌ها صرفاً مفهوم پیشنهاد را به ذهن متبادر می‌سازد.

همان‌طور که مشاهده کردیم فعل خواستن سه مسیر متفاوت را در بستر دستوری‌شدگی طی می‌کند و در هر کدام نقش دستوری متفاوتی را ایفا می‌کند. میزان مسیر طی شده یا به عبارت دیگر، میزان اعمال حلقه‌های دستوری‌شدگی در

هر مورد متفاوت است. با توجه به مراحل که هاینه (1993: 58-66) برای دستوری شدگی برمی شمرد و خصوصیتی که برای هر مرحله ذکر می کند، به نظر می رسد فعل خواستن در مسیر بیان زمان دستوری، مراحل بیشتری را نسبت به مسیر بیان نمود و وجهیت پشت سر گذاشته است و خصوصیات دستوری بیشتری به خود گرفته است.

هرچند برای پدیده های زبانی به سختی می توان دلایل منطقی یافت، اما دلیل دستوری شدگی چندگانه یا همان چنددستوری شدگی فعل خواستن را می توان به تعبیر هاپر و تروگات (2003: 126)، پر کردن خلاء^۱ و پاسخ به نیاز زبان برای بیان مفاهیم دستوری مختلف دانست؛ نیاز به بیان مفاهیمی نظیر زمان دستوری آینده، نمود تقریب، نمود اجتنابی و وجهیت پیشنهادی که از سوی واحدهای دستوری دیگر پاسخی درخور دریافت نکرده است. البته آنها دلیل تمام موارد دستوری شدگی را پر کردن خلاء زبانی نمی دانند، اما در این مورد، این توجیه منطقی به نظر می رسد. بررسی سایر فعل های معین زبان فارسی در چارچوب طرحواره های رخدادی بنیادین و تلاش در جهت یافتن موارد دیگری از چنددستوری شدگی در زبان فارسی از جمله کارهای ارزنده ای است که در ادامه این تحقیق می توان به انجام رسانید.

منابع

جهان پناه تهرانی، سیمین دخت. (۱۳۶۳). «فعل های لحظه ای و تداومی». *مجله زبان شناسی*. ۲/۱: ۶۴-۱۰۰.

1. filling a gap

دستلان، مرتضی و زینب محمدابراهیمی. (۱۳۹۴). «بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی در چهارچوب الگوی نیرو - پویایی تالمی و الگوی شناختی آرمانی لانگر». *نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی*. ۱۲ / ۷: ۱-۱۶.

رحیمیان، جلال. (۱۳۸۸). «جنبه‌های صوری و معنایی عناصر معین فارسی در جمله‌های وابسته». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. ۱/۱: ۷۵-۹۱.

شریعت، محمدجواد. (۱۳۷۱). *دستور زبان فارسی*. اصفهان: انتشارات مشعل.

عموزاده، محمد و رضایی، حدائق. (۱۳۹۱). «بررسی مفاهیم وجهی زمان دستوری در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. ۱/۳: ۵۳-۷۶.

نغزگوی کهن، مهرداد. (۱۳۸۹). «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی». *ادب پژوهی*. ۱۴/۴: ۹۳-۱۱۰.

Bybee, J., Perkins, R. & W. Pagliuca. (1994). *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. Chicago: The University of Chicago Press.

Comrie, B. (1976). *Aspect*. Cambridge: University Press.

Craig, C. (1991). "Ways to go in Rama: a case study in Polygrammaticalization". In Traugott and Heine (eds). *Approaches to Grammaticalization*. Vol. 2. Amsterdam: John Benjamins. 455-492.

Evans, V. & M. Green. (2006). *Cognitive Linguistics, An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Heine B. & M. Reh. (1984). *Grammaticalization and Reanalysis in African Languages*. Hamburg: Helmut Buske Verlag.

Heine, B. (1993). *Auxiliaries, Cognitive Forces and Grammaticalization*. Oxford: University Press.

Hopper, P. J. & E. C. Traugott. (2003). *Grammaticalization*. 2nd Edition. Cambridge: University Press.

Kolodeznev, V. M. (1999). *Morfologia Russkogo Iazyka: Prakticheskii kurs*. Moskva: Vlados.

- Kuteva, T. (2001). *Auxiliation: An enquiry into the nature of Grammaticalization*. Oxford: University Press.
- Langacker R. w. (1977). "Syntactic Reanalysis". In C.N.Li (ed.). *Mechanisms of Linguistic Change*. Austin: University of Texas Press. 57-139.
- Langacker, R. w. (1978). "The Form and Meaning of the English Auxiliary". *Language*. 54 (4): 853-884.
- Lyons, J. (1995). *Linguistic Semantics*. 2nd edition. Cambridge: University Press.
- Nuyts, J. (2006). *Modality. Overview and Linguistic Issues in the Expression of Modality*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Palmer, F. R. (2001). *Mood and Modality*. 2nd edition. Cambridge: University press.
- Pullum G. K. & D. Wilson. (1977). "Autonomous Syntax and the analysis of auxiliaries", *Language*. 53: 741-788.
- Steele, S. M. (1978). "The category Aux as a Language Universal". In J. Greenberg (ed.). *Universals of Human Language*. Vol. 3. Stanford: Stanford University Press. 7-45.
- Von Stechow, K. (2006). "Modality and Language". In Encyclopedia of Philosophy (2nd Edition). D. M. Borcherdt (ed.). Detroit: MacMillan. Most recent version online at <http://mit.edu/fintel/www/modality.pdf>.